

## معرفی و ارزیابی کتاب

### پیروزی دشوار؛ جنگ ۳۳ روزه اسرائیل - حزب الله

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دوازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۸۸

محمد خواجه، پیروزی دشوار؛ جنگ ۳۳ روزه اسرائیل - حزب الله، ترجمه علی شمس، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۸، ۲۷۲ صفحه

#### مقدمه

عملیات دفاعی و پیروزی درخشان مقاومت اسلامی لبنان به رهبری حزب الله در مقابل تهاجم نظامی رژیم صهیونیستی بار دیگر مایهٔ اعجاب و شگفتی جهانیان شد. جنگی که گمان می‌شد در مدت کوتاهی به سود رژیم صهیونیستی پایان یابد، به بزرگ‌ترین شکست تاریخی رژیم اشغالگر قدس تبدیل شد و آرمان دکتترین امنیتی و راهبردی جنگ برق‌آسای آنان را متزلزل ساخت.

نظامی‌گری رژیم صهیونیستی در مسیر طولانی منازعات خود با کشورهای منطقه، هالهٔ بزرگی از اسطوره بر خود تنیده بود و ایدهٔ ارتش شکست‌ناپذیر از آن هالهٔ اسطوره‌ای منشعب شده بود و رسانه‌های غربی و صهیونیستی و برخی رسانه‌های غربی همراه آنها نیز به تقویت حالت وحشت‌پذیری کشورهای منطقه پرداخته بودند. این امر، فرهنگ تسلیم‌پذیری را تقویت کرده و به نوبهٔ خود بر دولتهای غرب سایه انداخته بود. جنگ ۳۳ روزه صهیونیستی علیه لبنان، از برجسته‌ترین انواع جنگهای نامتقارن به شمار می‌رود که طی آن، مقاومت اسلامی لبنان، ارتش صهیونیستی را وادار به پذیرش شکست کرد. جنگ نامتقارن، شیوه‌ای جدید نیست و از گذشتهٔ دور تا کنون در میدانهای مختلفی به کار گرفته شده است. روح اساسی این شیوهٔ نبرد، امکان موفقیت و پیروزی یک نیروی

به ظاهر کوچک در برابر یک نیروی قدرتمند است و اینکه همیشه نیروی ضعیف‌تر محکوم به شکست و تسلیم نیست. اهمیت تجربه نظامی مقاومت اسلامی لبنان در جنگ ۳۳ روزه در این است که ضمن شکستن هیبت رژیم صهیونیستی، الگوی موفقی را برای اداره نبرد بر ضد رژیم اشغالگر قدس به دست می‌دهد. این الگو مبتنی بر امکانات اندک ولی برخوردار از ایمان مذهبی، اراده و انگیزه قوی بود.

جنگ ۳۳ روزه درسهای بسیار مهمی را در پی داشته که تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر جنگهای آینده خواهد داشت. به همین علت، نخبگان و بسیاری از مراکز تحقیقاتی جهان، ابعاد مختلف این جنگ را در مورد بررسی قرار داده‌اند که در برگیرنده گنجینه‌ای از حقایق ارزشمند این جنگ است. کتاب «پیروزی دشوار» حاصل پژوهشهای نقادانه نویسنده لبنانی «محمد خواجه» است که در قالب طرح تدوین تجارب حماسه مقاومت ۳۳ روزه لبنان توسط مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور ترجمه و ارائه شده است. نویسنده کتاب تلاش کرده است با شرح صحنه‌های مختلف جنگ ۳۳ روزه و بررسی تجارب و آموزه‌های آن، راهبردی جدید برای مقابله با توسعه‌طلبی صهیونیستی ارائه دهد. این کتاب پژوهشی نقادانه است که در آن سعی شده جنگ ۳۳ روزه با تحلیلی انتقادی و اندیشه‌ای عینی بازنمایی شود.

#### بررسی محتوایی

**فصل اول** کتاب به «دکترین امنیت ملی رژیم اشغالگر قدس» پرداخته است. نویسنده پس از ارائه تعاریفی پیرامون امنیت ملی، به مفهوم امنیت ملی از دیدگاه رهبران رژیم صهیونیستی می‌پردازد و چنین نتیجه می‌گیرد که رژیم صهیونیستی طی دهه‌های گذشته، دکترین امنیت ملی خود را تکامل بخشیده؛ به گونه‌ای که از مرزهای هنوز تعریف نشده‌ی میان صهیونیستی فراتر رفته و محیط پیرامونی و حلقه بعدی آن را نیز شامل شده است.

عوامل تشکیل‌دهنده دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی، موضوع دیگر این فصل است. در این مبحث، نقش عواملی چون: چگونگی پیدایش رژیم صهیونیستی، پایگاه

جمعیت‌شناسی، ناچیز بودن عمق جغرافیایی و عامل اقتصادی در شکل‌گیری دکترین امنیت ملی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این فصل در ادامه، راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی و مبانی آن؛ یعنی تأمین برتری قطعی نظامی، نپذیرفتن هیچ‌گونه شکست و پرهیز از جنگ طولانی را مورد بحث قرار می‌دهد. عواملی که در چارچوب کلی، دکترین امنیت ملی رژیم اشغالگر قدس و نیز مبانی راهبردی نظامی رژیم صهیونیستی را مختص می‌سازد، راهی برای رژیم اشغالگر نگذاشته جز آنکه «جنگ برق‌آسا» را با استناد به نظریه «رهیافت غیر مستقیم» برای خویش انتخاب کند.

رژیم صهیونیستی با توجه به شرایط جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی نمی‌تواند وارد جنگ طولانی چند ماهه شود؛ زیرا در صورت پیروزی هم باید پذیرای فاجعه‌ای اقتصادی باشد. علت آن است که فراخوان کل نیروهای احتیاط، بار مالی و اقتصادی سنگینی دارد. نویسنده پس از مرور مفصل بر نظریه جنگ برق‌آسا که عصب راهبرد نظامی رژیم صهیونیستی را تشکیل می‌دهد، به بررسی دو مقطع اصلی تاریخ نبرد اعراب و رژیم صهیونیستی؛ یعنی جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ می‌پردازد و نقاط قوت و ضعف دکترین امنیت ملی رژیم صهیونیستی را در این دو جنگ تشریح می‌کند.

**فصل دوم کتاب، تحت عنوان «روند جنگ»، به بررسی جنگ هوایی، جنگ زمینی، جنگ روانی و نبرد سیاسی میان طرف‌های درگیر در جنگ ۳۳ روزه اختصاص دارد. رژیم صهیونیستی در این جنگ پیش از آنکه فعالیت زمینی خویش را شروع کند، تمرکز فعالیت جنگی خود را به نیروی هوایی داد و جنگ زمینی را با هدف شکستن خط مقاومت شروع کرد. ارتش صهیونیستی می‌خواست سکوهای موشکی را که عمق رژیم صهیونیستی را زیر آتش گرفته بودند خاموش سازد. سپس حمله به سوی رودخانه لیکان صورت گرفت. اما مقاومت اسلامی نبرد خویش را بر دو عامل اصلی متمرکز ساخت. اول، زدن عمق رژیم صهیونیستی به وسیله موشک‌های مختلف برای ایجاد نوعی موازنه نسبی در برابر آتشباری رژیم صهیونیستی به روی لبنان و دوم، ممانعت از اقداماتی که رژیم صهیونیستی برای پیشروی زمینی می‌کرد و نیز به منظور وارد آوردن بیشترین تلفات**

انسانی و مادی به دشمن صهیونیستی. جنگ روانی و جنگ سیاسی هم بخشی از جنگ رژیم صهیونیستی در برابر لبنان بود که در ادامه جنگ هوایی و جنگ زمینی به آن پرداخته شده است. از نخستین روزهای شروع جنگ رژیم اشغالگر قدس علیه لبنان، آمریکا در صدد بهره‌برداری از نتایج نظامی مورد انتظار خویش بود؛ چون پیش‌بینی می‌کرد نیروهای رژیم صهیونیستی شکست سختی بر نیروهای مقاومت لبنان وارد آورند. به همین خاطر، زمینه را برای تحمیل کردن شروط رژیم صهیونیستی بر لبنان مهیا کرده بود. ولی پایداری مقاومت و پیروزی‌هایی که در میدان جنگ در برابر ارتش رژیم صهیونیستی نصیب آنها شد، آمریکا را به استفاده از نفوذ خویش در شورای امنیت واداشت تا با بهره‌گیری از روابط خود با جامعه اروپا و نیز کشورهای عربی، دولت و نیروهای لبنانی را تحت فشار بیشتر قرار دهد و بیش از آنچه وضعیت میدانی ایجاب می‌کرد، به دستاوردهای سیاسی برسد. آمریکا به روشهای سیاسی به دنبال محقق ساختن اهداف این جنگ بود؛ زیرا نیروهای رژیم صهیونیستی نتوانسته بودند در میدان جنگ وضعیتی به وجود آورند که آمریکا بتواند حقایق موجود را بر هم زند.

در مقابل، مقاومت مہیای مقابله با تأثیر جنبه‌های گوناگون این جنگ، به ویژه ابعاد سیاسی آن بود. از این رو، به هدایت و رهبری «مقاومت سیاسی» به موازات مقاومت نظامی پرداخت که در برخی موارد از نظر خشونت و سختی، کمتر از مقاومت نظامی نبود؛ لذا برخی آن را به «جنگ پارتیزانی سیاسی» تشبیه کردند.

«جنگ پس از جنگ» موضوع بحث فصل سوم است. قطعنامه ۱۷۰۱ که به موجب آن عملیات جنگی در جنگ ششم متوقف شد، قطعنامه‌ای چند وجهی است و به طرفهای نزاع امکان می‌دهد آن را طبق منفعت خویش قرائت کنند. اما قرائت درست و بی‌شتاب این قطعنامه نشان می‌دهد که محتوای اکثر بندهای آن، بیشتر طرف رژیم صهیونیستی را گرفته است. آنچه در قطعنامه ۱۷۰۱ آمده است بر اثر تلاشهای آمریکا بود که سعی داشت قطعنامه‌ای بنویسد که برای رژیم اشغالگر دستاوردی داشته باشد که خود رژیم صهیونیستی نتوانسته بود آن را از طریق نظامی محقق سازد؛ یعنی به طور مشخص،

مسئولیت شروع جنگ را به گردن حزب الله بیندازد و از آنها بخواهد دو سرباز اسیر رژیم صهیونیستی را بدون شروط تبادل، آزاد کنند و نیز نیروهای سازمان ملل در لبنان مستقر شوند. قطعنامه ۱۷۰۱ از نظر شکل و محتوا تعادل ندارد؛ چون مسئولیت شروع جنگ و پیامدهای آن را که تخریب زیرساختهای لبنان است، به گردن حزب الله می‌اندازد، اما به عملکرد رژیم صهیونیستی که به گفته بسیاری از حقوقدانان و سازمانهای بین‌المللی به منزله جرایم جنگی بوده است، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. قطعنامه ۱۷۰۱ دو جنبه دارد که یکی حقوقی و دیگری سیاسی است. از جنبه حقوقی، منعکس کننده «موازنه قدرت» حاکم بر منطقه عربی است که بی‌شک به نفع آمریکا و رژیم صهیونیستی است. اما از جنبه سیاسی و تفسیر میدانی صحنه‌ای، این قطعنامه تابع نتایج میدانی به دست آمده از جنگ اخیر و چگونگی کشمکش‌های سیاسی جاری در لبنان به ویژه در مرحله پس از جنگ است.

**فصل چهارم** به نتایج جنگ می‌پردازد و چنین نتیجه می‌گیرد که ارتش رژیم صهیونیستی بخش زیادی از زیرساختهای لبنان را منهدم ساخت. علاوه بر این، هزاران نفر از شهروندان لبنانی را کشته یا زخمی کرد. هدف رژیم صهیونیستی از این جنگ، آزادسازی دو سرباز اسیر خود از دست حزب الله، منهدم ساختن ساختار نظامی حزب الله و متوقف کردن شلیک موشک از خاک لبنان به سرزمینهای اشغالی بود. اما جنگ بدون تحقق یافتن هیچ یک از این اهداف پایان پذیرفت. از این رو می‌توان گفت رژیم صهیونیستی در جنگ ضد لبنان شکست خورده است. همچنین نتایج و پیامدهای این جنگ، تنها به مسائل نظامی محدود نمی‌شود، بلکه فراتر از آن، مسائل اقتصادی و سیاسی را نیز در بر می‌گیرد. در مقابل، رژیم صهیونیستی نیز متحمل زیانهای اقتصادی کلانی شد که شامل منازل آسیب‌دیده بر اثر شلیک موشک بارانهای نیروهای مقاومت و افزایش هزینه‌های نظامی، ضرر مؤسسات اقتصادی اعم از صنعتی و تجاری و تعطیل شدن آنها و همچنین افت شدید درآمد در موسم گردشگری بود.

نتایج به بار آمده از جنگ ششم، موجب کشمکش‌های سیاسی بین احزاب و گروه‌های سیاسی رژیم صهیونیستی شد. دیدگاه‌های بسیاری درباره آینده رژیم صهیونیستی و اینکه رژیم صهیونیستی چگونه باید با مشکلات این منطقه روبه‌رو شود، مطرح شد که می‌توان این دیدگاه‌ها را در سه دسته جمع‌بندی کرد:

برخی معتقدند بهتر است رژیم صهیونیستی به کشوری عادی در منطقه تبدیل شود و از تکیه مطلق بر قدرت نظامی در تعامل با عرب‌های پیرامون خود دست بردارد.

دیدگاه دوم معتقد است هر آنچه رژیم صهیونیستی نتوانست در جنگ با لبنان محقق سازد، باید در نوبت‌های بعدی محقق شود و رژیم صهیونیستی باید برای آن کار آماده شود.

نظر سومی هم هست که می‌گوید رژیم صهیونیستی عملاً در برابر حزب‌الله شکست نظامی خورده است و آنچه از پیامدهای منفی این شکست می‌کاهد، پشتیبانی قوی آمریکا از رژیم اشغالگر قدس است. اینها معتقدند که جنگ باعث تضعیف در ریزش هیبت و قدرت بازدارندگی رژیم صهیونیستی شده است و از حالا به بعد خیلی‌ها جرئت خواهند کرد به کشور عبری‌زبان دست‌درازی کنند. لذا چاره‌ای جز تحکیم هم‌پیمانی با کشورهای غربی به ویژه آمریکا نیست.

جنگ ۳۳ روزه جنگ اول نبود و قطعاً آخرین جنگ رژیم اشغالگر قدس نیز نخواهد بود. این جنگ معیارها و معادله‌های جدیدی را وارد کار کرد. رزمندگان مقاومت لبنان ثابت کردند که انسان می‌تواند بر ماشین پیروز شود و اراده جنگی بر فناوری نظامی غلبه می‌کند و بسیج سیاسی و معنوی و روحیه‌پردازی می‌تواند ارتشهای غرق در زره‌پوشها و برخوردار از پشتیبانی هواپیماها و ناوهای جنگی را شکست دهد. کار به جایی رسید که شیمون پرز طی بحثی درباره کوتاهی‌های صهیونیستها در این جنگ، پیشنهاد داد در نبردهای آینده با نیروی مقاومت، از روباتها استفاده شود. شاید این سخن که «هیچ ارتش منظمی در جهان نیست که بتواند مقاومت را - هر مقاومتی که باشد - شکست دهد»،

خود به نوعی بخشنده‌گی، جبران‌گری یا شکست‌زدایی از نیروی بزرگ و انبوهی باشد که در جنگ شکست خورده است.

جنگ ۳۳ روزه جدا از نتایج مستقیم و هزینه‌های مادی و انسانی سنگین خود که بدون تردید سخت و تلخ بود، همه معیارها و موازنه‌ها را بر هم زد و بسیاری از نظریه‌ها و دکترین‌ها را که خواه به حق یا باطل در ذهن عربها و حتی صهیونیستها جا گرفته بود، تغییر داد. این جنگ قبل از همه چیز، چهره به ظاهر افسانه‌ای ارتش رژیم صهیونیستی را که «شکست‌ناپذیر» می‌نمود، بر هم زد و مخدوش ساخت. در واقع؛ نگاه صهیونیستها را به خویش و به کشور و جامعه خویش تغییر داد و این پرسش را به وجود آورد که آیا رژیم صهیونیستی هنوز هم آن «قلعه اسپارتاک» محکم و بلندی است که نفوذ در آن مثل نفوذ در قلعه «مسارا» همچون گذشته‌های دور محال باشد؟ آیا دیگر ارتش رژیم صهیونیستی در نگاه مردمان رژیم اشغالگر همان «ارتش صد نفره» زمان رم باستان است که در تاریخ قدیم شکست‌ناپذیر بوده است؟

مراکز تصمیم‌گیری و تحقیقاتی رژیم صهیونیستی شروع به بحث درباره علل و مقدمات شکست مذکور کرده‌اند. اکنون باید پرسید در جایی که رژیم صهیونیستی مشغول بازنگری دکترین امنیتی، راهبردی، تاکتیک و تسلیحات خویش (از پاتریوت تا روبات) شده، آیا بهتر نیست که اعراب هم از آموزه‌های این نبرد چیزی بیاموزند و بنگرند که چگونه تعدادی اندک بر تعدادی کثیر پیروز شدند و موشک بر زره‌مکارا و بر بالگرد آپاچی و حتی بر ناوچه ساعر فائق آمد.

اهمیت کار نیروهای مقاومت لبنان در جنگ اخیر در این است که الگویی ارائه کردند که با نیروی انسانی اندک و امکانات مادی ناچیزی که با امکانات هیچ‌یک از کشورهای عربی قابل‌سنجش نیست، بتوان از عهده کار برآمد.

مطالعه این کتاب می‌تواند برای پژوهشگران حوزه‌های مطالعات راهبردی مفید باشد.